

**فرهنگ فشرده لغات
چینی به انگلیسی
برای عشاق**



ادبیات جهان - ۱۳۸

رمان - ۱۱۴

سرشناسه: گوئو، شیائولو، ۱۹۷۳-م.
عنوان و نام پدیدآور: فرهنگ فشرده لغات چینی به انگلیسی برای عشاق/گوئو شیائولو؛
ترجمه ریحانه وادی دار.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۳۴۴ ص.
فروست: ادبیات جهان؛ ۱۳۸. رمان؛ ۱۱۴.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۲۰۶-۹
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: c,2007. A concise Chinese-English dictionary for loves.
موضوع: داستان‌های انگلیسی- قرن ۲۰ م.
شناسه افزوده: وادی دار، ریحانه، ۱۳۵۸-، مترجم
رده‌بندی کنگره: PR
رده‌بندی دیویی: ۸۲۳/۹۲
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۳۹۲۵۵۳۷

فرهنگ فشرده لغات
چینی به انگلیسی
برای عشاق



گوئو شیائولو
ترجمه ریحانه وادی دار

انتشارات ققنوس

تهران، ۱۳۹۴

این کتاب ترجمه‌ای است از:

A Concise Chinese-English Dictionary for Lovers

Xiaolu Guo

Anchor Books, 2007



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

گوئو شیائولو

فرهنگ فشرده لغات چینی به انگلیسی

برای عشاق

ترجمه ریحانه وادی‌دار

چاپ اول

۱۶۵۰ نسخه

پاییز ۱۳۹۴

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹ - ۲۰۶ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 206 - 9

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۱۸۰۰۰ تومان

تقدیم به مردی که در فرودگاه کپنهاگ دست‌نوشته‌هایم
راگم کرد، او که می‌داند چگونه زنی زبان خود راگم می‌کند.

نویسنده

برای دختری که در فرودگاه‌های‌های‌گریه می‌کرد.

مترجم

هیچ چیز در این کتاب واقعی نیست، جز عشق آن دو.

انگلیسی فریب من بیخوش

فهرست

۹	قبلش
۱۵	فوریه
۵۳	مارس
۸۵	آوریل
۱۱۵	مه
۱۳۳	ژوئن
۱۴۵	ژوئیه
۱۶۳	اوت
۱۹۷	سپتامبر
۲۵۱	اکتبر
۲۷۳	نوامبر
۲۸۷	دسامبر
۳۰۱	ژانویه
۳۱۹	فوریه
۳۳۷	و بعد...

قبلس

پیشگفتار (ا). ۱. بخش یا صحنه مقدماتی
در کتاب، نمایشنامه، یا اثر موسیقایی؛ ۲.
عمل یا رویدادی که به عمل یا رویدادی
دیگر منجر شود.

پیشگفتار ('prəʊ.lɒg)

همین حالا.

پکن ساعت ۱۲ نیمه شب.

لندن ساعت ۵ بعد از ظهر.

ولی من در زمان مشخصی نبود. من در هواپیما ۲۵۰۰۰ کیلومتر بالا به
زمین بود و تلاش کرد که همه انگلیسی که در مدرسه آموخت به یاد آورد.
من هنوز تو را ندیدم. تو در آینده بود.

به آسمان آبی بی انتها نگاه کرد. من فکر کرد کارکنان هواپیمایی باید
تعریف مشخصی از زمان برای هواپیماهای راه دور^۱ داشت، وگرنه مسافرانی
مثل من در مورد زمان گیج شد. وقتی یک بدن در هوا شناور بود به کدام کشور
تعلق داشت؟

گذرنامه جمهوری خلق چین در جیبم خم شد.

نوع گذرنامه: پ

شماره گذرنامه: ج ۰۰۳۵۰۱۲۴

نام: چیائو شیائو تسوانگ

جنسیت: مؤنث

۱. منظور پروازهای راه دور است. -م.

تاریخ تولد:

۲۳ ژوئیه ۱۹۷۹

محل تولد:

تسه ژیانگ، جمهوری خلق چین

می ترسم گذرنامه خم شده به مسئول اداره مهاجرت در دسر بیاره؛ ممکنه به شک افتاد که گذرنامه تقلبی بود و یا این که حتی با وجود کلمات قلبه سلنبه روی جلد من را به انگلستان راه نداد:

وزارت امور خارجه جمهوری خلق چین از تمامی مقامات نظامی و غیرنظامی سایر کشورها درخواست می نماید به دارنده گذرنامه فوق اجازه ورود آزادانه به آن کشور را صادر نموده و در صورت لزوم از مساعدت نامبرده دریغ نمایند.

چین دورتر و دورتر پشت ابرها ناپدید شد. پایین اقیانوس است. من اهل شهر کویری. این اولین بار در زندگی من بود که من دریا دیدم. واقعاً چیزی شبیه رؤیا بود.

همین طور که از چین دور شد، من از خود پرسیدم آخه چرا من به غرب رفتم؟ چرا چون پدر مادرم خواست من باید انگلیسی خواندم؟ من چرا باید مدرک از غرب گرفتم؟ من ندانستم به چه چیزی نیاز داشتم. حتی گاهی برایم مهم نبود که من دانستم به چه چیزهایی نیاز داشتم. برای من مهم نبود اگر من انگلیسی بلد بودم یا نه. مادرم تنها به زبان روستایی صحبت کرد حتی نه به زبان رسمی ماندارین،^۱ ولی با پدرم از کفش سازی در شهر کوچکمان پول دار شد. زندگی که خوب بود. چرا آنها خواست زندگی من عوض کرد؟ من چه جوری در کشور غریبه غربی زندگی کردم؟ من هیچ وقت به غرب نبودم. تنها آدم غربی ای که من دیدم مردی بود که پشت پنجره کوچکی در سفارت انگلستان در پکن کار کرد. او مهر ویزا را روی گذرنامه من زد. من دیگه از غرب چی دانستم؟ سریال های آمریکایی دوبله شده به چینی

۱. Mandarin، به گروهی از زبان های چینی مرتبط با هم اطلاق می شود که در قسمت شمالی و جنوب غربی چین صحبت می شود. -م.

که به ما خانه‌های بزرگ در حومه شهر را نشان داد. خانم خانه کنار پنجره مشغول آشپزی؛ ماشین می‌رسد جلو خانه، شوهر از سرکار برگشته. شوهر گفت: «عزیزم من آمد.» بچه‌های کوچک دوید به او. شاید هدیه آورده بود. ولی آن زندگی من نبود. آن هیچ ربطی به زندگی من نداشت. من در غرب زندگی نداشت. من در غرب خانه‌ای نداشت. من ترسید.

من انگلیسی صحبت نکرد.

من از آینده ترسید.

فوريه

بیگانه (ص). ۱. خارجی؛ ۲. غریبه؛ ۳. (مربوط به) جهانی دیگر.
(ا). ۱. خارجی؛ ۲. متعلق به جهانی دیگر.

بیگانه (ˈeɪ.li.ən) alien

باورنکردنی بود. من به لندن رسیدم. «فرودگاه هیتلو»^۱ به خاطر سپردن این اسم خیلی سخت بود، چون ساده مثل «فرودگاه پکن» یا «فرودگاه لندن» نبود. همه چیز این جا خیلی گیج بود. مسافران در دو صف جدا از هم ایستاد. علامت روبه روی صف نوشته بیگانه و غیربیگانه.

من بیگانه بودم. مثل فیلم هالیوودی بیگانه.^۲ من در کره دیگری زندگی کردم. با زبان عجیب و غریب و قیافه مضحک. من با بقیه بیگانه‌ها برای کنترل گذرنامه در طولانی‌ترین و کندترین صف ایستادم. من تا حالا در زندگی هیچ کار خلافی نکردم. اما توی این صف کمی احساس گناهکار بودن داشتم. انگلیسی من خیلی بد بود. چه کار باید کرد؟

کتابم که در چین خواندم نوشت مردمان‌های انگلیسی این جور حرف زد:
«حال شما چگونه؟»

«من خوبم. حال شما چگونه؟»

۱. "Heathrow Airport"، که البته منظور فرودگاه بین‌المللی هیترو (Heathrow) لندن است. -م.
۲. راوی داستان از کلمه انگلیسی Alien مفهوم «موجود فرازمینی» را استنباط کرده و به یاد فیلم علمی-تخیلی بیگانه، که در آن موجودات فرازمینی مهاجم و خطرناکی به تصویر کشیده شده‌اند، افتاده است. -م.

«من خوبم.»

سؤال و جواب عیناً مثل هم!

یک مثل چینی می‌گوید: «پرنده‌ها زبان خودشان را دارند و حیوانات هم زبان

خودشان را.»

(鸟有鸟语, 兽有兽言)

انگلیسی‌ها اما کلاً موجودات دیگری بود.

افسر مهاجرت گذرنامه‌ام را در باجه‌اش نگه داشت. قلبم داشت ریخت. بالاخره مهر ورود زد. قلبم آرام گرفت. آخییییش. چمدان به دست، حالا من یک بیگانه قانونی هست. من یک بیگانه قانونی از منطقه کمونیستی بود. باید دوباره آموزش دید. باید با این آزادی سرمایه‌داری و دموکراسی غربی جور شد.

تمام چیزی که دانست این بود که اصلاً نفهمید مردم به من چی گفت. از حالا به بعد من همیشه فرهنگ فشرده لغات چینی به انگلیسی همراه داشت. جلد قرمزش دقیقاً شبیه کتاب کوچک سرخ^۱ بود. حتی وقتی به دستشویی رفت من این کتابچه مهم را حمل کرد. چون شاید کلمات روی دستگاه‌های پیشرفته را ندانست و نیاز به لغتنامه داشت. لغتنامه مهم‌ترین چیز از چین است. فشرده یعنی ساده و روشن.

۱. کتابچه‌ای مشتمل بر گلچینی از سخنرانی‌ها و نوشته‌های مائو تسه‌تونگ، رهبر سابق حزب کمونیست چین. م.

خوابگاه (ا). محلی برای اسکانِ ارزان
گروهی خاص از مردم، مانند دانشجویان،
مسافران، بی‌خانمان‌ها، و غیره.

خوابگاه ('hɒs.təl) hostel

شب اول در «خوابگاه». فرهنگ فشرده لغات چینی به انگلیسی کوچکم کلمه خوابگاه را توضیح داد: جایی برای «گروهی خاص از مردم، مانند دانشجویان، مسافران و بی‌خانمان‌ها». گاهی اوقات فرهنگ لغات من کاملاً دقیق است: من دانشجو هستم. من بی‌خانمان هستم و به دنبال جایی برای سکونت. چگونه وضعیت من این قدر دقیق دانست؟

هزاران مورد از کلمات و عبارات اضافه‌شده در این فرهنگ منعکس‌کننده نوآوری‌های علمی و فناوری‌های جدید و نیز بازتاب‌دهنده تغییرات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی می‌باشد. مشخصاً، بسیاری از کلمات و اصطلاحاتِ روز و نیز کاربردها و معانی جدید آن‌ها، که در نتیجه سیاست درهای باز چین در طول دهه گذشته به زبان چینی وارد شده‌اند، در بخش چینی به انگلیسی فرهنگ لغت اضافه شده است.

این جمله در مقدمه بود. تمام جمله در مقدمه شبیه به این طولانی و نافهم بود. اما من باید همین انگلیسی با کلاس یاد گرفت، چون این انگلیسی از مابهرتران و با استاندارد بالا بود. این دستور پدر و مادر بود: در انگلستان چگونه صحبت شدن و نوشتن به انگلیسی یاد گرفت، بعد به چین برگشت، کار دولتی ترک

کرد و روابط کاری بین‌المللی برای کارخانه کفش ایجاد کرد و پول زیادی درآورد. آن‌ها عقیده داشت زندگی‌شان زندگی سگی بود، اما با پولی که چند سال جمع کرد، من توانست زندگی بهتری داشت.

خلاصه، اسم خوابگاه هست «ناتینگتن» در خیابان براون و در نزدیکی جاده ادوارد و خیابان بیکر. من اسم همه خیابان‌ها در دفتر دقیق نوشت تا گم نشد. خیابان براون با ساختمان‌های آجری‌اش واقعاً قهوه‌ای به نظر آمد، شبیه زندان. شانزده پوند برای یک تخت در یک روز. با این پول می‌شود در چین در هتل خوب با سرویس خصوصی ماند. الآن اما باید حساب و کتاب پول داشت و خست برای خودم و دیگران یاد گرفت.

شب اول در انگلستان وحشتناک است.

همزمان با باز کردن در اتاق، دومین چرخ چمدان بزرگ ساخت چین کنده شد. (اولین چرخ وقتی که چمدان را در فرودگاه تحویل گرفت کنده شد.) برای چمدان ساخت کارخانه‌ای در شهر من، ون تسو، این خیلی عادی بود. دولت گفت زادگاه من بزرگ‌ترین تولیدکننده محصولات صنعتی خانگی در چین بود: چوب‌لباسی، روشویی‌های پلاستیکی، لباس، کمربند چرم و کیف‌های تقریباً چرم، قطعات کامپیوتری و ... همه را ما در آن‌جا ساخت. هر خانواده در شهر من یک کارخانه است، کارخانه‌ای که محصولات خود را به همه‌جا در جهان صادر کرد، درست مثل پدر و مادرم که سفارش از ژاپن، سنگاپور و اسرائیل داشت. اما، خودمانیم، یک سفر خارجی، و تمام چرخ‌ها کنده شده. عمراً اگر باز از تولیدات شهر خودم خرید کرد.

ایستاده وسط اتاق، احساس عجیبی کنم. این غروب است. پرده قرمز قدیمی سوراخ از پنجره آویزان، زیر پا فرش قدیمی قرمز با لکه‌های کثیف مشکوک، مثل خون، ملافه و پتوی قدیمی روی تخت، همه چیز کثیف و به رنگ قرمز

خونی. اتاق بوی کهنگی و پوسیدگی داشت. ناگهان احساس خستگی بیش از حد کرد. معلم‌ها در مدارس به ما گفت: «برعکس ما، مردم انگلیس به تاریخ احترام زیادی می‌گذارند.» این حرف درست بود. الآن در چین ساختمان‌ها بالای ده سال قدمت نداشت؛ تازه همان‌ها هم برای تخریب قدیمی بود.

با کنجکاوِ زیادی در شب من به خیابان قدم زد. در تمام بیست و سه سال زندگی برای من، این اول شب دور از خانه بود و من از همه چیز ترسید. اواخر زمستان و هوا سرد است و سوز زیاد. من احساس کرد هر لحظه امکان دارد چیزی شد که من جان خود از دست داد. در این کشور امنیت نبود. من فکر کرد احساس ناامنی من از هیچ چیز ندانستن در مورد این کشور. من نگران که در یک خطر بزرگ هست.

من از اتومبیل‌ها ترسید، چون انگار آن‌ها از هر طرف پیدا شد. من از مرد عابر موبند سیاه ترسید، چون فکر کرد مثل فیلم‌ها او مرا ضرب و شتم کرد. من از سگ ترسید، هرچند زنجیر شده و با خانم پیری بود، اما من فکر کرد شاید بیماری دیوانگی سگی داشت و ناگهان من گاز زد و بعد من بیمارستان رفت و، چون من پول برای پرداخت نداشت، من را به چین پس فرستاد.

در اطراف مثل یک روح قدم زد. دو آدم خشن در یک گوشه مشکوکانه سیگار کشید و چیزی رد و بدل کرد. ناقانونی. باید فرار کرد. شاید آن‌ها اعتیادداران مواد مخدر و آدم‌های مستأصلی بود که خواست پول من سرقت کرد. حتی از دیدن گدا در یک کیسه خواب ترسید. چشمانش خیره در تاریکی مثل گریه عصبانی به من زل زد. او این‌جا چه کرد؟ من فکر کرد همه در غرب تأمین اجتماعی و بیمه پزشکی داشت، پس چرا او نیاز به گدایی داشت؟

سریع به خانه نایتینگتن برگشت. به فرش قرمز کهنه، پرده قرمز کهنه و پتوی قرمز کهنه. بهتر بود چراغ‌ها خاموش کرد.

شب طولانی و تنها. با دلواپسی در اتاق رنگ و رورفته ماند. لندن باید مثل شهر امپراتور بود. اما من آن احساس را نداشتم. از اتاق دیگر سرو صدا آمد که مثل خنده مست‌ها بود. تلویزیون طبقه بالا با حرارت اخبار چرند داد. گاه در خیابان مردی مثل دیوانه‌ها فریاد زد. من نگران بودم. من ترسیدم که گم شد و هیچ‌کس در چین نتوانست من پیدا کرد. من چه جوری جاهای مهم مثل کاخ باکینگم یا ساعت‌گنده^۱ را پیدا کرد؟ من همه‌جا چشم‌گرداندم، اما پوستر بزرگ دیوید بکهام، اسپایسی گرلز^۲ یا خانم رئیس‌جمهور مارگارت تاچر ندیدم. در چین، ما عکس آن‌ها در همه‌جا آویزان کردیم. چرا انگلیسی‌ها به قهرمانان خود احترام نکردند؟

از خواب خبر نبود. دوباره چراغ روشن کرد. همه چیز قرمز است: دنیای جدید لعنتی. کمی فرهنگ لغات قرمز مطالعه کرد. کلمات انگلیسی تنها از بیست و شش حرف ساخته شده؟ زبان انگلیسی یک‌کم تنبل بود، نه؟ ما در چینی پنجاه هزار حرف داشتیم. شروع از صفحه اول:

A:

Abacus	چرتکه، دستگاهی چوبی که برای شمارش استفاده می‌شود
Abandon	ترک کردن یا کنار گذاشتن
Abashed	خجالت‌زده یا شرمسار
Abattoir	محل ذبح کردن حیوانات
Abbess	مادر روحانی، سرپرست زنان تارک دنیا
Abbey	صومعه، دیر
Abbot	بزرگ دیر

۱. منظور راوی Big Ben، ساعتی بزرگ و یکی از جاذبه‌های گردشگری لندن، است. م.

۲. منظور راوی گروه موسیقی اسپایسی گرلز (Spice Girls) است. م.

Abbreviate

مختصر کردن کلمه

Abduct

آدمربایی کردن

کلمات تار و بی معنی شد. شب اول با خستگی و پرواززدگی به تاریکی فرورفت.

۱. بشقاب بزرگ:

دو عدد تخم مرغ، لوبیا، بیکن، سوسیس، بابل،^۱ قارچ، گوجه فرنگی، دو نان تست به همراه چای یا قهوه.

۲. صبحانه گیاهی:

دو عدد تخم مرغ، بابل، قارچ، لوبیا، سوسیس گیاهی، هاش براونز^۲ به همراه چای یا قهوه.

صبحانه انگلیسی کامل full english breakfast

چینی‌ها گفت: «با حرف زدن برنج پخته نمی‌شه.» من به تنها چیزی که در زندگی اهمیت داد غذا خوردن است و صدا البته که من اول انگلیسی از راه غذا یاد گرفتم: این عملی‌ترین راه است.

صبح زود بیدار شد. خوابگاه صبحانه کامل انگلیسی داشت. انگلیسی‌ها این قدر به صبحانه‌شان افتخار کردند که آن‌ها از کلمه هتل استفاده نکرد، بلکه به جایش گفت تخت و صبحانه، چون صبحانه اهمیت زیادی در موقعیت انگلستان داشت. حتی وقتی هرکسی گفت «ص و ت»، همه فهمید منظور چی بود. صبحانه حتی از تخت مهم‌تر.

من هیچ‌جا صبحانه‌ای مثل این ندیدم. اندازه یک ناهار مفصل برای کارگر ساختمانی است! من باور نداشتم که هر روز صبح این خوابگاه به مدت سه ساعت، از ۷ تا ۱۰ صبح، به همه این‌چنین وعده غذایی داد. غذاهایی مثل تخم مرغ، بیکن خیلی شور، نان تست، شیر خیلی غلیظ، لوبیای شیرین در سس پرتقال، قهوه، چای، شیر و آبمیوه. واقعاً همه کلیساهای و معبد‌ها باید این جور عمل کرد: سخاوتمندی به مردم عادی. اما به هر حال، در ساعت

۱. Bubble، نوعی غذای سنتی بریتانیایی که از سبزیجات سرخ شده تهیه می‌شود. -م.

۲. hash browns، سیب‌زمینی‌ای که پس از رنده شدن سرخ شود. -م.

هشت و نیم صبح، من واقعاً نتوانست دو تا سوسیس چرب خورد، چه از گوشت درست شد چه از سبزیجات. این غذاها برای یک چینی ریزنقش بیش از حد چرب است.

حالا این «لوبیای پخته» دیگر چی بود؟ لوبیای سفیدرنگ، در سس پرتقال شیرین و چسبنده. دیروز در لندن، من در مغازه کنسرو لوبیای پخته دیدم. در چین کنسرو مواد غذایی بسیار گران قیمت است و تازه ما باز کردن آن خوب بلد نیست. برای همین من تا به حال کنسرو مواد غذایی مزه نکردم. اما این جا، درست روبه روی من، این لوبیا پخته باید بسیار گران باشد. تنها مشکلش این است که مزه اش شبیه به این است که انگار کسی لوبیا را در دهان گذاشته و باز به بشقاب تفت کرده.

نشسته پشت میز صبحانه، شکم من هرگز تا این اندازه پر نبوده. هنوز دو تکه نان و چند «گوجه فرنگی پخته» در بشقاب داشت. دیگر بیشتر جویدن نتوانست. احساس گناه و هدر کردن کرد. فرهنگ فشرده لغات چینی به انگلیسی از جیب درآورد و شروع به مطالعه انگلیسی کرد. هنوز مدرسه زبان من شروع نشد، در نتیجه من باید اول با خود یاد گرفت. مثل قدیمی چینی گفت: «پرنده احمق باید پرواز رو زودتر از باقی پرنده ها شروع کنه.»

(笨鸟先飞).

در حین مطالعه کلمه *Accommodate*^۱، خانم پیشخدمت میز من تمیز کرد و به من گفت باید آن جا ترک کرد. حتماً از من تنفر داشت که زیاد غذا خورد، اما من تقصیرکار نبودم.

صبح روز اول، من فیجان سفید قهوه را از روی میز کش رفتم. صبح روز دوم، من لیوان را دزدیدم. حالا من در اتاق خود توانست چای یا آب داشته باشم. بعد از صبحانه، من یواشکی برای ناهار، نان و تخم مرغ آبپز برداشتم تا پول

۱. به معنای «مسکن دادن»-م.

اضافی برای غذا نداد. حتی برای شام بیکن ذخیره کرد تا کمی در پول پدر و مادرم صرفه جویی کرد و با آن پول به سینما رفت یا کتاب خرید. من دانست که این ناقانونی است. تازه سه روز در این کشور و من تبدیل به دزد شد. من در کشور خود حتی یک ورقه کاغذ هم نذر دیده بود. تازه الآن من سخت زبان انگلیسی مطالعه کرد تا به زودی زبانشان را هم سرقت کرد.

هیچ کس در این جا نام من ندانست. حتی وقتی اسمم چیائو شیائو تسوانگ را دید اصلاً ندانست چطور تلفظ کرد. همه وقتی دید فامیلم با حرف Z شروع شد، حتی تلاش نکرد که اسمم گفت. من خانم زدِ غیر قابل تلفظ بود. سه روز اول در این کشور و هر کجا که من رفت صدای پدر و مادرم در گوشم بود:

«صحبت با غریبه‌ها غدغن.»

«حرف زدن در جایی که زندگی می‌کنی غدغن.»

«صحبت در مورد مقدار پولی که داری غدغن.»

«و از همه مهم‌تر: اعتماد به آدم‌ها غدغن.»

آن زندگیِ قدیم من بود، زندگیِ قبلی در چین. هشدارهایی با گویش محلی و خشن مادرم و البته ترجمهٔ آن‌ها به انگلیسی با استفاده از فرهنگ لغات فشردهٔ چینی به انگلیسی‌ام.

درست (ص) ۱. مناسب یا درخور؛ ۲. متناسب با هدفی خاص؛ ۳. (به لحاظ رفتاری) درست، بسیار اخلاقی.
 (ق) ۱. به شیوه‌ای درست؛ ۲. به معنای واقعی کلمه.

درست (properly/proper (ˈprɒp.əl.i/ˈprɒp.əɹ

امروز برای بار اول تاکسی سوار شد. خب آخه چه جووری با اتوبوس و مترو محل‌های مهم را پیدا کرد؟ غیرممکن است. نقشه مترو مثل بشقاب رشته است. مسیر اتوبوس غیرقابل درک‌کنندگی است. در شهر من، همه تاکسی ارزان قیمت سوار شد، اما در لندن تاکسی بسیار گران بود. تاکسی‌ها مثل خانواده سلطنتی با تحقیر به من نگاه کرد.

راننده گفت: «لطفاً در رو درست ببندین!»

من در را بسته بودم اما تاکسی حرکت نکرد.

راننده دوباره با صدای بلند، به اختصار، گفت: «درست در رو ببندین!»

من کمی ترسیدم. من ندانست که این «درست» چه معنی داد؟

من پرسیدم: «خیلی عذر خواست، درست یعنی چه؟»

راننده سر و گردن بزرگش را که از خشم نزدیک به شکستن بود به من

برگرداند: «در را درست ببند!»

«اما 'درست' یعنی چه بود آقا؟» دیگه من آن قدر ترسیده بودم که جرئت

نداشت دوباره سؤال کرد. راننده از تاکسی بیرون شد و به طرف در من شد.

من فکر کردم او می‌خواست من کشت. راننده دوباره در باز کرد و محکم بست

و فریاد زد: «درست!»

بعداً من به کتابفروشی رفت و کلمه "properly" در فرهنگ لغات کالینز («مرجع انگلیسی متداول») نگاه کرد. *properly* یعنی «رفتار درست». من به ده دقیقه پیش و رفتارم با راننده تاکسی فکر کرد. چرا رفتار من نادرست بود؟ فرهنگ لغات را برداشت تا خرید.

فرهنگ لغات کوچک من معنای کلمه "properly" نداشت. در چین، ما هرگز به «رفتار درست» فکر نکرد، چون همه رفتارها درست بود. من تصمیم گرفت هر روز این کلمات تازه یادگرفته نوشت تا فرهنگ لغات خودم را ساخت. این جوری زودتر انگلیسی یاد گرفت. من از همین الآن، در هر لحظه و هر زمانی که یک صدای جدید از دهان یک انگلیسی شنید، در این جا نوشت.